

نگاهی نو به معناشناسی شک و یقین در قرآن

محمد کاظم شاکر^۱

چکیده:

یقین و شک از موضوعات بسیار مهم در حوزه معارف دینی است. فقیهان نیز بر این امر تأکید دارند که اصول دین امری تقلیدی نیست، بلکه دین داران باید به آنها یقین داشته باشند. در آیات قرآن نیز مؤمنان به عنوان کسانی که به آیات خدا یقین دارند، و کافران به عنوان کسانی که به آیات الهی یقین نمی‌ورزند و به طور دائم نسبت به آنها در شک به سر می‌برند، معرفی شده‌اند. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا هرگونه شک در اعتقادات مستلزم کفر است؟ و آیا تا فردی یقین قلبی به گزاره‌های دینی نداشته باشد نمی‌توان او را مؤمن به شمار آورد؟ این مقاله ضمن بررسی کاربردهای یقین و شک و موارد مشابه چون اطمینان، مریه و ریب در قرآن و بررسی سیاق آیات مربوط، به این پرسش‌ها پاسخ گفته است.

کلید واژه‌ها: یقین، شک، مریه، امتراء، ریب، ارتباب، شبهه، معرفت دینی.

طرح مسأله

مطابق قرآن کریم، اهل ایمان، تقوا و هدایت، همانا اهل یقین نیز هستند؛ آنها به آیات

خدا و جهان آخرت یقین دارند. (البقره، ۴) درمقابل، طبق آموزه های قرآن، برخی موضوعات همچون وجود باری تعالی آن قدر روشن و بدیهی هستند که شک در آنها روا نیست. (ابراهیم، ۱۰) همچنین در مواردی از آیات قرآن، کافران با مشخصه عدم یقین به آیات الهی و غوطه وری در شک توصیف شده‌اند. (الدخان، ۹؛ الحج، ۵۵) در برخی آرای فقهی نیز شک‌کنندگان در وجود خداوند و حقانیت پیامبر اسلام، در ردیف کافران به شمار آمده‌اند. (توضیح المسائل، ۳۵) با توجه به همین آموزه های قرآنی و فقهی، در ادبیات و عرف دینی، یقین به گزاره‌های دینی، هم مرز با ایمان، و شک در آنها هم مرز با کفر تلقی شده است. این در حالی است که مطابق برخی از آیات دیگر قرآن، اصل شک، حتی برای شخصیتی چون پیامبر اکرم (ص)، امری عادی و مجاز به شمار آمده، از ایشان خواسته شده که با پرسش و تحقیق، شک احتمالی خود را برطرف سازند. (یونس، ۹۴) هم چنین عرضه ملکوت آسمان‌ها و زمین از سوی خداوند بر پیامبری چون حضرت ابراهیم (ع) به هدف ارتقای او به درجه یقین انجام شده است. (الانعام، ۷۵) دسته اخیر از گزاره های قرآنی، نشانگر آن است که نه شک همیشه هم مرز با کفر، و نه ایمان همیشه هم آغوش با یقین است.

گونه گونی حکم یقین و شک در قرآن، حکایت از تفاوت در ماهیت مفهوم شک و یقین در کاربردهای قرآنی دارد. با بررسی مجموعه آیات قرآن در حوزه یقین و شک باید به این دو پرسش مهم پاسخ داد که:

◆ ۱- اعتقاد دینی مستلزم کدام نوع از یقین است؟

◆ ۲- کدام شک، نشانگر کفر است؟

به عبارت دیگر، وقتی می‌گوییم مؤمن باید به اصول دین یقین داشته باشد، دقیقاً از این گزاره چه چیزی را قصد کرده ایم؟ هم چنین وقتی می‌گوییم شک در اعتقادات، انسان را از جرگه ایمان به قلمرو کفر می‌برد آیا منظور از شک، صرف تردید در یکی از اعتقادات است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، در این مقاله به معناشناسی شک و یقین و واژه‌های مشابه از نظر معنا پرداخته، کاربرد های آنها را در قرآن به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌ایم.

یقین در قرآن

واژه های یقین و مشتقات آن بیست و هشت بار در قرآن کریم به کار رفته است. از این موارد، هشت بار واژه «یقین»، یازده بار کلمه «یوقنون»، یک بار «توقنون»، پنج بار «موقنون» و «موقنین»، و در صیغه های «استیقن»، «یستیقن» و «مستیقنین»، هر کدام یک بار، به کار رفته است.

۱- معنای لغوی یقین

لغت شناسان، تعریف های مختلفی را برای یقین آورده اند. با بررسی فرهنگ های لغت، می توان این تعاریف را در سه تعریف زیر خلاصه کرد.

♦ **تعریف اول - یقین به معنای زوال شک:** احمد بن فارس یقین را به معنای «زوال شک» دانسته است. (همو، ۱۵۷/۶) طبق این تعریف، هر یقینی مسبوق به شک است. به تعبیر دیگر، رابطه یقین و شک رابطه عدم و ملکه است. بنابراین وقتی می گوئیم فردی یقین دارد و در زمره موقنین است که قبلاً دچار شک شده باشد. اما اگر کسی بدون سابقه شک، به چیزی عالم شود، به این نوع آگاهی یقین اطلاق نمی شود بلکه به آن «علم» گفته می شود. از این رو هر یقینی، علم است، اما هر علمی یقین نیست. بنابراین بین علم و یقین از نِسَبِ اربع منطقی، رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است.

ابوهلال عسکری نیز در کتاب الفروق اللغویه آورده است: «موقن کسی است که بعد از سرگردانی شک به مرتبه علم و آگاهی برسد. شاهد بر صحت این سخن این که یقین را در مقابل شک به کار می برند و می گویند، «شک و یقین»، و کمتر گفته می شود، «شک و علم». بنابراین، یقین آگاهی است که شک را از بین می برد». (همو، ۶۳)

با توجه به مسبوق بودن یقین به شک، خداوند را نمی توان با صفت موقن توصیف کرد. در میان صفات خداوند که در قرآن و روایات آمده، نیز به این صفت اشاره ای نشده است.

♦ **تعریف دوم - یقین، علم برآمده از استدلال:** این تعریف را فیومی در کتاب المصباح المنیر آورده و تأکید کرده که از همین روست که خداوند را نمی توان موقن نامید. (همو، ۹۳۸/۶) برخی دیگر از لغت پژوهان نیز همین تعریف را برگزیده اند. (جزایری، فروق

اللغات، ۱۷۵) می‌توان گفت که طبق این تعریف، یقین همان تصدیق قضیه علمی است که آن نیز نتیجه یک استدلال منطقی است. در این تعریف، موقن به کسی اطلاق می‌شود که پس از تأمل در مقدمات یک استدلال، نتیجه استدلال را مورد اذعان و تصدیق قرار می‌دهد. بنابراین از کسانی که نتایج صحیح استدلال‌های منطقی را تصدیق نمی‌کنند، می‌توان چنین تعبیر کرد که آنها نسبت به آن نتایج موقن نیستند، خواه در صحت نتیجه تردید داشته باشند یا تردید نداشته باشند.

◆ تعریف سوم - یقین به معنای آرامش نفس: ابو‌هلل عسکری در بیان فرق بین «علم» و «یقین» می‌گوید: «یقین عبارت است از آرامش نفس نسبت به چیزی که قبلاً علم به آن وجود داشته است». (همو، ۶۳) راغب در مفردات و طبرسی در مجمع البیان نیز در تعریف یقین بر عنصر آرامش تأکید کرده‌اند. (همو، ۵۵۲؛ طبرسی، ۱۸۵/۱۰) طبرسی هم چنین تأکید کرده است که خداوند را نمی‌توان با صفت متیقن توصیف کرد. (طبرسی، ۱۸۵/۱۰) ویژگی مهمی که این تعریف دارد، آن است که یقین را امری نفسانی و روانی دانسته که با علم از نظر ماهیت متفاوت است، چرا که علم امری ذهنی است، و نه روانی. بنابراین ممکن است کسی به چیزی عالم باشد اما به آن یقین نداشته باشد. به عبارت دیگر، حتی ممکن است کسی گزاره‌ای را تصدیق کند اما نفس او نسبت به آن آرام نباشد، در این صورت، این شخص از نظر تعریف دوم موقن است، اما طبق تعریف سوم، موقن به شمار نمی‌آید.

◆ ۱-۱- ایجاد سازگاری بین تعاریف سه گانه: در وهله نخست به نظر می‌آید که تعاریف سه گانه از واژه یقین با یکدیگر مغایر هستند، اما در واقع چنین نیست، بلکه هریک به قلمروی از کاربرد واژه یقین مربوط است. واقعیت آن است که واژه یقین در دو حوزه نسبتاً متفاوت به کار می‌رود؛ گاهی در حوزه علم و معرفت و گاهی در حوزه قلب و روان به کار می‌رود. بنابراین می‌توان گفت که یقین بر دو قسم است: ۱- یقین معرفت شناختی؛ ۲- یقین روان شناختی.

از میان تعاریف سه گانه، تعریف دوم ناظر به یقین معرفت شناختی، و تعریف سوم ناظر به یقین روان شناختی است. تعریف نخست که تعریفی سلبی و در عین حال جامع نیز هست،

با هر دو حوزه کاربرد یقین سازگار است، با این تفاوت که یقین معرفت شناختی مسبوق به شک معرفت شناختی، و یقین روان شناختی مسبوق به شک روان شناختی است. بنابراین ممکن است کسی گزاره ای را تصدیق کند اما در عین حال نسبت به آن شک روان شناختی (اضطراب نفس) داشته باشد، در این فرض، شخص مذکور به مضمون آن گزاره یقین معرفت شناختی و شک روان شناختی دارد. به طور مثال، کسی که علم دارد به این که مرده با انسان کاری ندارد، ولی باز هم با حالت ترس و وحشت از قبرستان می گذرد، به مضمون گزاره «مرده با کسی کاری ندارد»، یقین روان شناختی ندارد، گرچه بدان یقین معرفت شناختی داشته باشد.

با این توضیح معلوم شد که هم یقین و هم شک به دو نوع معرفت شناختی و روان شناختی قابل تقسیم است. اگر کسی در شروط لازم برای صحت یک قیاس منطقی تردید داشته باشد، دارای شک معرفت شناختی است که با برطرف شدن ابهام و اشکال احتمالی و ملاحظه شروط صحت، به یقین معرفت شناختی رسیده، نتیجه آن قیاس منطقی را تصدیق خواهد کرد. اما در کنار این نوع شک که علمی است، شک های روانی نیز وجود دارد که می توان شک افراد کثیرالشک و وسواسی را از این نوع دانست.

در بررسی موضوع یقین در قرآن باید دید که در هر یک از آیات قرآن کریم کدام نوع از دو نوع یقین مورد نظر است. هم چنین وقتی در حوزه معرفت دینی یا فقه سخن از لزوم داشتن یقین به اصل یا اصولی از دین به میان می آید، باید دید که کدام قسم از یقین مورد نظر است. این امر مستلزم بررسی متن و سیاق آیاتی است که در آنها یقین و مشتقات آنها استفاده شده است.

سزاوار است یادآوری شود که تقسیم یقین به معرفت شناختی و روان شناختی از روی صبغه غالب در هریک از موارد و مصادیق یقین است و گر نه نمی توان این دو را به طور کامل از یکدیگر تفکیک کرد. بدون تردید قوای ذهنی و عقلانی با قلب و حالات روانی در تعامل بی وقفه اند، تا جایی که می توان گفت که هیچ گونه یقین روان شناختی بدون یقین معرفت شناختی حاصل نمی شود.

۲- کاربردهای قرآنی یقین

بررسی آیات قرآن کریم نشان می دهد که گاه مراد از یقین، یقین معرفت شناختی است و گاه یقین روان شناختی. هم چنین استفاده می شود که آنچه لازمه ایمان است، همان یقین معرفت شناختی است و نه روان شناختی، گرچه کمال ایمان مستلزم یقین روان شناختی نیز هست.

۱-۲- یقین معرفت شناختی در کاربردهای قرآن: همان طور که قبلاً به اشارت

گذشت، قرآن مؤمنان را چنین توصیف کرده است که به آیات الهی و به آخرت یقین می آورند. در سوره بقره در وصف عموم اهل تقوا، فلاح و هدایت آمده است: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ». (البقرة، ۴) به نظر می رسد که منظور از یقین در این آیه، تصدیق باشد و نه یقین روان شناختی. اساساً می توان گفت که موضوع آخرت از موضوعاتی است که نمی توان انتظار داشت که عموم مؤمنان علاوه بر تصدیق، یقین قلبی و روان شناختی بدان نیز داشته باشند، چرا که وجود آخرت و خصوصیات جهان پس از مرگ از اموری است که پیامبران خدا به سبب وحی الهی به مردم اعلام کرده اند و تنها کسانی که به صدق ادعا و گفتار آنها ایمان دارند، می توانند آنها را تصدیق کنند. به بیان دیگر، ما اخبار مربوط به معاد را به عنوان اخباری که از سوی مُخْبِرِ صادق گزارش شده است تأیید می کنیم، در حالی که جهان دیگر و حقایق اخروی را با چشم سر یا با چشم دل ندیده ایم. بنابراین وقتی خداوند می گوید که «مؤمنان به آخرت یقین می ورزند»، معنای چنین گزاره ای این است که «مؤمنان خبر وقوع آخرت را تصدیق می کنند»، زیرا که آنها به صدق گزارش پیامبران ایمان دارند. هم چنین است وقتی خداوند در وصف گروهی دیگر می گوید، «آنها به آیات الهی یقین نمی ورزند»، معنایی جز این ندارد که «آنها گزاره های حق را تصدیق نمی کنند»، بلکه تکذیب نیز می کنند، درحالی که نمی توانند کذب آنها را اثبات کنند. در سوره نمل در وصف گروهی از مردم آمده است: «أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَّا يُوقِنُونَ» (النمل، ۸۲) و در ادامه همین آیات، خداوند صحنه محاکمه این گروه از مردم را به نمایش می گذارد که از آنها به عنوان تکذیب کنندگان آیات الهی سؤال می کند: «أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عَلِمْنَا أَمَّا ذَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ». (النمل، ۸۴) از تقابل «تکذیب» با «ایقان» در این آیات، به خوبی فهمیده می‌شود که ایقان در این جا به معنای تصدیق آیات الهی است، و نه معرفت و شهود قلبی.

از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که وقتی در عرف دینی گفته می‌شود، «باید به اصول عقاید ایمان داشت»، معنایش آن است که باید گزاره‌های دینی _ که حاصل مقدماتی صحیح هستند و یا از سوی مُخبرِ صادق گزارش شده اند _ را مورد تصدیق قرار داد. اگر کسی این گزاره‌ها را، به رغم صدقشان، تصدیق نکند و یا در حالی که دلیلی بر کذبشان ندارد آنها را تکذیب کند، مشمول حکم قرآنی «الایوقنون بآیات الله» قرار خواهد گرفت. اما این حکم شامل کسانی نخواهد شد که گزاره‌های رسیده از پیامبران را تصدیق می‌کنند و در عین حال در نفسشان هنوز یقین به وقوع آنها مستقر نشده است.

◆ ۲-۲ - یقین روان شناختی در کاربردهای قرآنی: در برخی از آیات قرآن با توجه به سیاقشان معلوم می‌شود که یقین در غیر از معنایی که سابقاً گذشت به کار رفته است. این معنا فراتر از صرف تصدیق گزاره‌های وحیانی است. در مورد حضرت ابراهیم (ع) در قرآن آمده است: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (الانعام، ۷۵) مطابق این آیه، خداوند ملکوت آسمان‌ها و زمین را به حضرت ابراهیم نشان داده است تا او از یقین دارندگان گردد. پیداست که حضرت ابراهیم قبل از این هم به آیات الهی ایمان داشته و آنها را تصدیق می‌کرده است. اما مشاهده ملکوت، که همان حقیقت آیات الهی است، باعث اطمینان و آرامش خاطر او شده است. شاهد بر این مطلب آن که در جای دیگر که حضرت ابراهیم می‌خواهد حقیقت زنده شدن مردگان در روز قیامت را مشاهده کند، وقتی از او سؤال می‌شود که «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؛ آیا ایمان نداری؟» او در جواب می‌گوید: «قَالَ بَلَىٰ وَ لَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي؛ بلی، ایمان دارم، اما می‌خواهم تا قلبم مطمئن گردد». (البقره، ۲۶۰) پس حضرت ابراهیم قبل از مشاهده زنده شدن پرنندگان نیز وقوع آخرت و زنده شدن مردگان را تصدیق می‌کرده و در زمره کسانی بوده است که قرآن از آنها با عبارت «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (البقره، ۴) تعبیر آورده است، اما او در عین حال که یقین معرفت شناختی را داشته، می‌خواسته به یقین قلبی و روان شناختی نیز دست یابد.

از دیگر موارد کاربرد یقین به معنای یقین روان شناختی، مواردی است که واژه یقین به معنای مرگ به کار رفته است. (الحجر، ۹۹؛ المدثر، ۴۶-۴۷) وجه کاربرد یقین در معنای مرگ آن است که مرگ سبب یقین کامل و بی هیچ شبهه و شکی به صدق و درستی آیات الهی می شود. با مرگ، کافر و مؤمن علاوه بر علم الیقین به عین الیقین نیز می رسند. (صادقی، ۲۶۴) با مرگ، انسان حقایقی را که پیامبران از آن سخن می گفتند به عیان می بیند و جایی برای شک و تردیدهای نفسانی هم باقی نمی ماند. این مطلب از برخی آیات قرآن نیز به دست می آید. (ق، ۲۲؛ التکاثر، ۵-۶) پیداست که انسان در حیات دنیا نیز وظیفه دارد به آیات الهی یقین ورزد، یعنی باید آنها را تصدیق کند، اما از آنجا که نوعاً مرتبه دیگر از یقین که اطمینان دل و آرامش روان است با مشاهده حقایق و مصادیق آن گزاره ها پس از مرگ صورت می گیرد، قرآن این مرحله از سیر وجودی انسان، یعنی مرگ، را یقین نامیده است. در آیه ای خطاب به پیامبر اکرم (ص) آمده است: «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» (الحجر، ۹۹) هم چنین از قول برخی از کافران ساکن در دوزخ آمده است که می گویند: «وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ. حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ» (المدثر، ۴۶-۴۷)

سزاوار است این نکته یادآوری شود که این آیات دلالت ندارد که تنها راه رسیدن به یقین روان شناختی مرگ است، بلکه نوعاً برای عموم انسان ها، با مرگ است که مشاهده حقایق صورت گرفته و به یقین روان شناختی نسبت به گزاره های دینی می رسند. اما برای اولیای خداوند این امر در دنیا نیز اتفاق افتاده و می افتد، همان طور که حضرت ابراهیم (ع) با مشاهده ملکوت آسمان ها و زمین و مشاهده زنده شدن پرندگان به این مرتبه از یقین رسید. مطابق آیات سوره های اسراء و نجم پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز در ماجرای اسراء و معراج آیات الهی را به عیان مشاهده کرد و به این مرتبه از یقین دست یافت. (الاسراء؛ النجم، ۱۱-۱۸) از حضرت علی (ع) نیز نقل شده است که فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا زِدْتُمْ يَقِينًا» (ابن شهر آشوب، ۳۱۷/۱؛ مجلسی، ۱۳۵/۴۶) که این امر اشاره دارد به این نکته که اگر برای دیگران با کنار رفتن پرده دنیا (که کنایه از مرگ است) یقینی قلبی افزون بر یقین معمولی (که همان گواهی بر صدق آیات الهی است) حاصل می شود، حضرت علی (ع) در همین دنیا به این مرتبه از یقین دست یافته است. اما مطابق حدیث شریف «الناس نیام و اذا ماتوا انتهبوا» (ابن ابی

شبهه، ۳۳۸/۸؛ احسائی، ۷۳/۴؛ مجلسی، ۴۳/۴)، عموم مردم با مرگ و مشاهده ملکوتِ اشیاء به چنین یقینی می‌رسند.

در خود قرآن نیز اشاره به تنوع مراتب یقین شده است. در آیات قرآن سه اصطلاح در ارتباط با یقین مطرح شده که حاکی از تعدد مراتب یقین است. قرآن از «علم الیقین»، «عین الیقین» و «حق الیقین» سخن گفته است. (التکائر، ۵-۷؛ الواقعة، ۹۵؛ الحاقه، ۵) مفسران گفته‌اند علم الیقین، علمی است که از روی براهین عقلی پدید آید به طوری که احتمال خلاف در آن نباشد. مرتبه دوم و سوم از یقین، مقام مشاهده و عیان است. عین الیقین، یقینی است که از روی وجدان و مشاهده پدید آید و نسبت آن با علم الیقین مثل نسبت دیدن است به شنیدن، و به بیان دیگر محض یقین است به طوری که هیچ نوع تردیدی در آن راه ندارد، و حق الیقین مرتبه ای است که هم یقین محض است که هیچ نوع شکی را بدان راهی نیست و هم امری عینی و حقیقی است و صرفاً یک یقین ذهنی یا نفسانی نیست که احتمال خطا در آن راه نداشته باشد. (طباطبایی، ۳۵۲/۲۰؛ ۱۴۰/۱۹؛ بانو امین، ۸۶/۱۴؛ ۲۵۵/۱۵؛ نیز رک: گنابادی، ۱۴۳/۴ و ۲۷۲؛ طیب؛ ۱۸۰/۱۳؛ مکارم شیرازی، ۴۸۵/۲۴؛ ۲۵۵/۱۵؛ شیرازی، ۱۲۹/۲۷) در حدیثی آمده است که پیامبر اکرم (ص) از یکی از اصحابش پرسید چگونه صبح کردی، او در پاسخ گفت، بر یقین. ایشان از آن شخص پرسید، نشانه یقینت چیست، جواب داد: چنان می‌بینم که گویی رستاخیز به پا شده و من نیز در بین خلایق محشور شده‌ام. پیامبر اکرم (ص) فرمود خداوند نور ایمان خود را در قلب این بنده خود افکنده است. (طبرسی، ۴۶) میسدی در باره عین الیقین آورده است که آن دیدنی بی‌گمان و بی‌هیچ شک است و می‌افزاید، مصطفی (ص) گفت: «خَيْرَ مَا أَلْقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ». (همو، ۶۰۲/۱۰-۶۰۳)

نتیجه آن که، در کاربردهای قرآنی نیز با دو نوع یقین رو به رو هستیم؛ یکی یقین به معنای تصدیق، که این نوع یقین امری قابل انتظار از هر کسی است که گزاره های دینی را می‌شنود و دلیلی بر خلاف آنها ندارد. با این قسم از یقین است که صف مؤمنان از کافران جدا می‌شود؛ مؤمنان کسانی هستند که وقتی پیامبران برای آنها آیات الهی را تبیین می‌کنند، آنها را تصدیق می‌کنند. این تصدیق، همان یقین ورزی به آیات الهی است. در مقابل، کافران

کسانی هستند که پس از تبیین آیات الهی، در حالی که هیچ دلیلی بر انکار آنها ندارند، نه تنها آنها را تصدیق نمی کنند بلکه به تکذیب آنها نیز می پردازند: «فَلَا صَدَقَ وَلَآ صَلَى . وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى». (القیامه، ۳۱-۳۲) پس با این مبنا، مؤمن مصدق است، و کافر مُکذَّب. دومین کاربرد یقین در قرآن، کاربرد آن به معنای آرامش خاطر است که معمولاً با مشاهده حقایق دینی صورت می گیرد. انتظار نمی رود که همه مؤمنان به کسب این مرتبه از یقین در اعتقادات دست یابند. بنابراین می توان گفت که کف ایمان، تصدیق است. در روایات نیز آمده است که «ایمان، اقرار با زبان، عمل به ارکان و تصدیق با قلب است.» (حر عاملی، ۴۳۱/۱؛ متقی، ۲۳/۱؛ جزایری، نورالبراهین، ۱۱۷/۱) اما در مورد سقف ایمان می توان گفت که آن حدی ندارد، بلکه با ازدیاد یقین، ازدیاد می یابد. قرآن کریم نیز به صراحت موضوع زیادت ایمان و یقین را مطرح کرده است. (التوبه، ۱۲۴؛ المدثر، ۳۱) توضیح آن که، امور نفسانی معمولاً دارای مراتب است. به طور مثال، شجاعت که از صفات نفسانی است در همه افراد شجاع به یک مرتبه موجود نیست؛ هر اندازه از شجاعت که در کسی باشد مرتبه بالاتر از آن را نیز می توان فرض کرد.

شک در قرآن

واژه شک پانزده بار در قرآن به کار رفته که در بیشتر موارد در مورد کافران است. در بررسی معنا و کاربرد شک در قرآن، معنانشناسی واژه هایی چون مریه و ریب را نیز نباید از نظر دور داشت.

۱- معنای لغوی شک

لغت شناسان بر این نظرند که معنای اصلی واژه شک «تداخل» است. وقتی گفته می شود، «شَكَّكَتَهُ بِالرُّمْحِ»، یعنی «نیزه را در آن وارد کردم.» (ابن فارس، ۱۷۳/۱؛ زمخشری، ۲۴۰؛ ابن منظور، ۴۵۲/۱۰؛ ابن درید، ۹۸/۱) شک به معنای رایجش نیز با همین معنا ارتباط دارد چون در هنگام شک و تردید، دو امر در یکدیگر تداخل می کنند به طوری که انسان بین آن دو سرگردان می ماند و نمی داند کدام صحیح و کدام ناصحیح است. (ابن فارس، ۱۷۳/۱) راغب اصفهانی در تعریف شک می نویسد: «شک عبارت است از اعتدال و تساوی

دو امر نقیض نزد انسان که گاهی هردو همراه با نشانه تأییدی اند و گاهی هیچ کدام دارای چنین نشانه ای نیست». (راغب، ۲۶۵)

با ذکر مثالی می توان تعریف راغب از شک را روشن کرد. وقتی در مورد آمدن یا نیامدن شخصی از سفر شک داریم آن را به دو صورت می توانیم فرض کنیم: یکی، به این صورت که هیچ نشانه ای که دال بر آمدن یا نیامدن او باشد در اختیار نداریم، که در این صورت در واقع به طرفین شک، جهل داریم. صورت دوم آن است که برای هر یک از دو طرف نشانه ای غیر یقینی داریم. به طور مثال، اتومبیل او را در محل کارش دیده ایم که می تواند نشانه ای از بازگشت او از سفر باشد. با این حال، نشانه ای هم از عدم بازگشت او از سفر داریم و آن این است که هر چند مرتبه با اتاق کار او تماس می گیریم پاسخی دریافت نمی کنیم. روشن است که نشانه های یاد شده هیچ کدام نشانه های یقین آور برای اثبات بازگشت یا عدم بازگشت آن شخص از سفر نیستند. بنابراین، به رغم وجود این دو نشانه، باز هم در مورد بازگشت آن شخص از سفر شک داریم.

با تعریفی که راغب از شک عرضه کرده، می توان نتیجه گرفت که شک از نظر مصداق، گاهی مصداق جهل است و گاهی مصداق ظن. در جایی که هیچ اماره ای بر تأیید یک گزاره نفیاً یا اثباتاً وجود نداشته باشد، شک به معنای جهل نسبت به طرفین نقیض در گزاره است. اما اگر طرفین دارای اماره ای تأییدی، و در عین حال غیر یقینی، باشند شک نسبت به طرفین به معنای ظن و گمان به صحت هر یک از دو طرف است. گفتنی است که معنایی که راغب از ظن ارائه کرده، عبارت است از حکم به چیزی از روی یک نشانه که عموماً علم آور نمی باشد. (همو، ۳۱۷) به طور مثال، اگر در مورد شخصی صرفاً به این دلیل که لباسی گران قیمت به تن دارد چنین قضاوت کنیم که او ثروتمند است، در این صورت قضاوت ما ظنی خواهد بود، زیرا ممکن است که آن شخص به رغم پوشیدن آن لباس، صاحب ثروت نباشد.

با توجه به کاربرد شک در معنای ریب و مریه و بالعکس، اشاره به معنای این دو واژه نیز لازم است. راغب مریه را اخص از شک دانسته است. (همو، ۴۶۷) از آیات قرآن استفاده می شود که اولاً مریه، برخلاف شک، امری اختیاری است چرا که از آن نهی شده است و نهی

از یک امر غیر اختیاری موجه نیست، و ثانیاً امتراء به معنای ایجاد شبهه در حق به کار رفته است. (یونس، ۹۴) در نتیجه، می توان گفت که مریه شک معمولی نیست بلکه معادل شبهه است. ابوهلال عسکری در الفروق اللغویة می نویسد: «امتراء به معنای ایجاد شبهات مشکل است اما بعداً کاربرد آن گسترش یافته به طوری که مریه و شک به جای یکدیگر به کار می روند». (همو، ۸۰)

بنابراین ممکن است در مواردی از کاربردهای قرآن، شک به معنای شبهه باشد. «ریب» نیز اخص از شک است. ابوهلال عسکری فرق ارتیاب با شک را در آن دانسته که ارتیاب شک همراه با تهمت است. (همانجا، ۸۰) حتی برخی از لغت شناسان معنای اصلی ریب را تهمت دانسته اند. (ابن درید، ۲۸۰/۱) اگر معنای اولیه ریب تهمت بوده باشد، وجه کاربرد آن در شک از آن جهت است که تهمت سبب پدیدار شدن شک می شود. از آیات قرآن استفاده می شود که ارتیاب نیز مانند امتراء یک عمل اختیاری است و کار اهل باطل است. (العنکبوت، ۴۸؛ النور، ۵۰) در زبان عرب، شک و ریب نیز گاهی به جای یکدیگر به کار می روند.

همچنین لازم به یادآوری است که شک نیز چون یقین در دو حوزه ذهن و روان به کار می رود و از این رو همه شک ها علمی و معرفتی نیستند. این نکته از این جهت حایز اهمیت است که شک های روانی را نمی توان صرفاً با ذکر دلیل و استدلال علمی رفع کرد، بلکه در بسیاری از موارد نیازمند درمان های روان شناختی است.

۲- موارد کاربرد شک در قرآن

با در نظر گرفتن سیاق آیاتی که در آنها واژه شک به کار رفته است، به روشنی فهمیده می شود که شک در دو نوع کاربرد کاملاً متفاوت به کار رفته است؛ گاهی در معنای حقیقی اش به کار رفته که در این صورت معادل جهل یا ظن است؛ گاهی نیز در معنای مجازی به کار رفته است. کاربرد شک در معنای مریه و ریب را می توان از این نوع دانست.

◆ ۱-۲- کاربرد شک در معنای حقیقی. در سوره یونس خداوند متعال خطاب به پیامبر گرامی اسلام (ص) می فرماید: «فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ» (همانجا، ۹۴) گرچه در روایات آمده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود

که نه هیچ گاه شک کردم و نه هیچ گاه از اهل کتاب پرسیدم. (سیوطی، ۳۸۹/۴؛ طبری، ۱۶۷/۷) اما با این حال نمی توان از این نکته مهم به سادگی گذشت که مطابق این آیه فرض شک در مورد پیامبر اکرم پذیرفته شده است. این بدان معناست که شخصیتی مثل پیامبر اکرم نیز ممکن است در امر مهمی چون محتوای وحی شک کند. هم چنین ممکن است این آیه در صدد بیان یک قاعده کلی در مورد شک باشد و مخاطب آن عموم مردم باشند. (طبری، ۱۶۹/۷) به طور کلی بسیاری از آیات قرآن گرچه از نظر ظاهر خطاب به پیامبر اکرم (ص) است اما در حقیقت عموم مردم مورد خطاب هستند. به اینگونه موارد در اصطلاح گفته می شود «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره». (ابن طاووس، ۲۴۹) در این صورت، آیه بر این امر دلالت دارد که شک از ناحیه هرکس که باشد و در مورد هر چیزی که باشد جرم و گناه نیست تا چه رسد به این که کفر باشد. به کسی نمی توان گفت که چرا در باره فلان یا بهمان موضوع شک کرده ای. شک از حالاتی است که بر ذهن و روان هر انسانی ممکن است عارض شود. چیزی که هست روش برخورد با شک است. این آیه بیان می کند که شک کننده باید در موضوعی که در باره آن شک کرده است به پرسش و تحقیق بپردازد تا شک خود را برطرف سازد. اگر شک در موضوعات اعتقادی برای افراد و یا برای شخص پیامبر گناه به شمار می آمد، باید حتی با فرض آن نیز در مورد پیامبر به گونه دیگری برخورد می شد. در قرآن آمده است که اگر پیامبر به دروغ چیزی را به خداوند نسبت دهد، خداوند او را به شدت مجازات می کند. (الحاقه، ۴۴-۴۵) بدیهی است که پیامبر اکرم هیچ گاه کلمه ای را به دروغ به خداوند نسبت نمی دهد و طرح آن در قرآن صرفاً یک فرض است، اما از آنجا که دروغ بستن بر خدا جرمی بزرگ است با فرض آن هم برخورد تندی صورت گرفته است. لیکن با فرض شک برای پیامبر چنین برخوردی نشده است. اگر شک در اعتقادات و محتوای وحی و امثال آن هم چون دروغ بستن بر خدا کاری مجرمانه بود باید به پیامبر گفته می شد که اگر در آنچه بر تو نازل شده شک کنی، تو را مجازات خواهیم کرد. پس اصل شک یک امر طبیعی است که ممکن است بر هر کسی عارض شود و باید از راه طبیعی نیز با آن برخورد کرد و تنها راه برخورد با شک و تردید علمی، پرسش گری و تحقیق علمی است. اما اگر کسی پس از آن که حقیقت برایش آشکار شد باز هم از پذیرش آن

سر باز زد و در باره آن به مجادله و مراء پرداخت این امر «امتراء» محسوب شده که مورد نهی قرآن کریم واقع شده است. خداوند در سوره یونس پس از آن که به پیامبر می گوید که اگر شک داری پرسش نما، بدون درنگ در ادامه همان آیه می فرماید: «لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ . وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (یونس، ۹۴-۹۵) می توان گفت که این آیه به خوبی تفاوت بین «شک» و «مریه» را بیان کرده است. شک یک امر اختیاری نیست و به طور طبیعی برای هرکسی ممکن است اتفاق بیفتد، از این رو نمی توان کسی را از شک کردن باز داشت. اما مریه و امتراء، امری اختیاری است و می توان افراد را از آن بازداشت. از همین روست که خداوند خطاب به پیامبر می گوید: «از مریه کنندگان نباش». هم چنین از آیه ۹۵ سوره یونس استفاده می شود که «امتراء» و «تکذیب»، دو فعل در ردیف هم هستند.

◆ ۲-۲ - کاربرد شک در معنای مجازی: در بسیاری از آیات قرآن کریم با موضوع

شک و شک کنندگان برخورد منفی صورت گرفته است. با توجه به آنچه در مورد آیه ۹۴ سوره یونس گفتیم که اصل شک در هیچ موردی را نمی توان گناه به شمار آورد، باید گفت که در این موارد با اصل شک برخورد منفی صورت نگرفته است بلکه در این موارد عنصر دیگری چون مریه، ریب و یا جهل تقصیری در کار است. در اینجا برای اثبات این مطلب به بیان چند مورد از کاربردهای قرآنی شک در این معنا که در واقع کاربردی مجازی است می پردازیم.

در سوره غافر آمده است: «وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ» (همان، ۳۴) مطابق این آیه، حضرت یوسف آیات روشنی را برای اثبات مدعای خود آورد. انتظار این بود که همه مخاطبان با مشاهده آن آیات روشن، آنها را تصدیق می کردند که در آن صورت سزاوار توصیف به وصف «یوقنون» بودند، اما گروهی از مخاطبان به رغم مشاهده آیات بیّنات، هم چنان در شک بودند. از ادامه آیه معلوم می شود که این مردم کسانی بودند که خداوند آنها را با دو صفت «مسرف» و «مرتاب» توصیف کرده

و وضعیت آنها به گونه ای بوده که مشمول اضلال الهی واقع شده اند. با توجه به دیگر آیات قرآن کریم، اضلال شامل کسانی می شود که گمراهند و به گمراهی خود علم و یقین نیز دارند. (الجاثیه، ۲۳). بنابراین، این گروه در تردید حقیقی نسبت به دعوت حضرت یوسف نبوده اند بلکه اهل مریه بوده اند چنان که همه اهل ضلال و کفر چنین اند: «وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ» (الحج، ۵۵) از پایان آیه مورد بحث نیز استفاده می شود که گروه یاد شده اهل ارتیاب بوده اند. ارتیاب، کار افرادی است که می خواهند به هر بهانه ای که شده از پذیرش حق سر باز زده، دیگران را نیز به شک افکنند. قرآن کریم در مورد یکی از فواید عدم آشنایی پیامبر اکرم (ص) نسبت به خواندن و نوشتن می فرماید: «وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآرْتَابِ الْمُبِطِلُونَ» (العنکبوت، ۴۸) مطابق این آیه، اگر پیامبر سواد خواندن و نوشتن را داشت، باطل گرایان آن را بهانه کرده این شبهه را رواج می دادند که او با مطالعه کتب پیشین و باز نویسی آنها سوره های قرآن را فراهم آورده است. هم چنین این آیه نشان می دهد که ارتیاب کار افراد باطل پیشه است که به قصد افکندن دیگران در شک و شبهه صورت می گیرد، از این رو قرآن کریم آن را در کنار مرض آورده است. (النور، ۵۰) به طور کلی می توان گفت که آنچه که قرآن در مورد شک افراد کافر و گمراه آورده است در حقیقت ریب و ارتیاب است، و همان طور که لغویون نیز گفته اند در ریب مفهوم تهمت وجود دارد. مشرکان پیامبر اکرم را متهم می کردند که قرآن را از پیش خود ساخته و به خداوند نسبت داده است. (جزایری، فروق اللغات، ۱۳۶-۱۳۷) از این رو در بیشتر این آیات واژه شک با صفت «مُريب» آمده است، مانند: «وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ» (هود، ۱۱۰؛ فصلت، ۴۵) و «إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ» (سبأ، ۵۴) که این امر خود تلویحاً بر این نکته نیز دلالت دارد که ریب و ارتیاب غیر از شک است. (مصطفوی، ۲۵۲/۴) در روایات از پیامبر اکرم نقل شده که ارتیاب کفر است. (مفید، ۳۴۳) پس علت برخورد قرآن با کافران این نیست که واقعاً آنها در شک و تردید بوده اند. بلکه این گونه آیات اصولاً از کافرانی سخن می گوید که با وجود اثبات حقانیت دعوت پیامبران در آن شبهه می افکنده اند. قرآن

کریم در جای دیگری می فرماید: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (النمل، ۱۴) همین گروه از کافران هستند که انذار و عدم انذار برایشان مساوی است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» (البقره، ۶) بنابراین مسلماً نمی توان کسانی را که در مسیر فهم اعتقادات دینی دچار شک می شوند با این گروه مقایسه کرد و آنها را نیز کافر قلمداد کرد.

نتایج مقاله

از آنچه گفته شد نکات زیر به دست می آید:

◆ ۱- در قرآن کریم، کافران چنین توصیف شده اند که به آیات الهی و جهان پس از مرگ یقین ندارند، و نیز آمده است که آنها در حالت شک قرار دارند. در مقابل، مؤمنان کسانی هستند که به آخرت و آیات الهی یقین دارند. ظاهر این گزاره ها چنین می نمایند که شک ورزیدن در امور دینی و اعتقادی امری کفرآمیز است و شک کنندگان در مورد خدا و پیامبر و آیات الهی جزو دسته کافراند.

◆ ۲- در آیات دیگری از قرآن با شک به عنوان پدیده ای عادی در حیات ذهنی بشر برخورد شده و حتی برای شخصیت بزرگی چون پیامبر اسلام (ص) نیز فرض دچار شدن به شک را نموده، به ایشان توصیه شده که در هنگام شک دست به تحقیق و پرسش گری بزند تا شک خود را برطرف سازد. بنابراین چنین آیه ای با مدلول ظاهری آیات دسته نخست مخالف است.

◆ ۳- باتعمق در آیات قرآن به دست می آید که شکی را می توان هم مرز کفر دانست که از مصادیق ریب، مریه و یا جهل تقصیری باشد، و نه صرف تردید ذهنی یا روانی در مورد گزاره های دینی.

◆ ۴- یقین در کاربردهای زبانی در دو حوزه به کار می رود: یقین معرفت شناختی و یقین روان شناختی. آنچه که در قرآن به عنوان لازمه ایمان معرفی شده است، یقین معرفت شناختی است که همانا تصدیق گزاره های حق است. اما یقین قلبی و روان شناختی نسبت به گزاره های دینی ممکن است با ممارست در ذکر و عبادت برای افراد حاصل شود و حتی

ممکن است نسبت به حقیقت بسیاری از گزاره ها، بویژه گزاره هایی که از غیب سخن می گویند هرگز در دنیا حاصل نشود و صرفاً با مرگ و پا نهادن در جهان دیگر حاصل شود و از همین روست که قرآن، از مرگ به یقین تعبیر آورده است.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابن ابی شیبیه، المصنف، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
- ۳- ابن درید، محمد بن الحسن الازدی، جمهرة اللغة، بیروت، دار صادر، [بی تا].
- ۴- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، مطبعة الحیدریه، ۱۳۷۶ق.
- ۵- ابن طاووس، سعد السعود، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۶۹ق.
- ۶- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت، الدار الاسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- ۷- ابن منظور، لسان العرب، قم، نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
- ۸- احسانی، ابن ابی الجمهور، عوالی اللثالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، قم، مطبعة سید الشهداء، ۱۴۰۳ق.
- ۹- امین، نصرت، تفسیر مخزن العرفان، اصفهان، انجمن حمایت از خانواده های بی سرپرست اصفهان، ۱۳۶۱ش.
- ۱۰- جزایری، سید نعمت الله، فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۱- همو، نورالبراهین فی اخبار السادة الطاهرين، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ۱۲- حرّ عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمة فی اصول الائمه، تحقیق محمد بن محمد حسین الفائینی، قم، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا، [بی تا].
- ۱۳- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، مصر، مطبعة المیمیه، ۱۳۲۴ق.
- ۱۴- زمخشری، محمود، اساس البلاغه، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، [بی تا].
- ۱۵- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی التفسیر المأثور، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- ۱۶- شیرازی، سید محمد، تقرب القرآن الی الازهان، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۰ق.
- ۱۷- عسکری، ابوهلال، الفروق اللغویه، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ۱۳۵۳ش.
- ۱۸- فیومی، احمد بن محمد، قاموس اللغة « المصباح المنیر»، دوره شش جلدی، چاپ نویلیس.
- ۱۹- صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۸ق.
- ۲۰- طباطبایی، محمد حسین، (۱۹۷۰م)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان.

- ۲۱- طبرسی، ابوعلی فضل بن علی، مجمع البیان لعلوم القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.
- ۲۲- طبرسی، ابوالفضل علی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، نجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
- ۲۳- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ق.
- ۲۴- طیب، سید عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۶۶ش.
- ۲۵- گنابادی، سلطان علیشاه، بیان السعادة فی مقامات العباده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ش.
- ۲۶- متقی هندی، کنز العمال، تحقیق الشیخ بکری حیانی و الشیخ صفوة السقا، بیروت، مؤسسه الرساله.
- ۲۷- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳.
- ۲۸- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۲۹- مفید، محمد بن نعمان، الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳۰- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶ش.
- ۳۱- مبینی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۱ش.